

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۱۸

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش‌های مهدوی

سال هشتم، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۹۸

بازخوانی روایات مهدیان پس از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

نصرت الله آیتی^۱

چکیده

در پاره‌ای از مصادر حدیثی شیعه روایاتی با این مضمون وجود دارد که پس از قائم یازده و یا دوازده مهدی وجود خواهند داشت درباره این روایات چند پرسش اساسی وجود دارد نخست این که اساساً آیا این روایات قابل پذیرش هستند و از اسناد متقن و دلالتی شفاف و هماهنگ با سایر روایات برخوردارند. دوم این که نسبت آن با روایاتی که تعداد ائمه را در دوازده نفر محصور می‌کند چیست و سوم این که مهدیان مورد نظر این روایات از چه جایگاه و منزلتی برخوردار خواهند بود حاصل نوشتار پیش رو آن است که اولاً روایات مورد نظر به اندازه‌ای نیستند که به اعتماد آن بتوان محتوای آن را قاطعانه پذیرفت ثانیاً این روایات هیچ تعارضی با روایات محصورکننده تعداد ائمه در دوازده نفر ندارند و ثالثاً مهدیان بدون این که از منزلت امامت، وصایت و یا جانشینی ائمه برخوردار باشند تنها شیعیان برجسته‌ای هستند که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خوانند.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، جانشینان امام مهدی علیه السلام، مهدیان یازده‌گانه، مهدیان دوازده‌گانه، حدیث وصیت.

۱. سطح چهار حوزه و عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم

(ayati110@yahoo.com)

مقدمه

در مصادر شیعه و اهل سنت روایات متواتری درباره انحصار تعداد امامان در دوازده نفر وجود دارد^۱ از این روایات به ضمیمه روایاتی که بر خالی نبودن زمین از امام تاکید دارد چنین استفاده می‌شود که پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت پیوسته حداقل یکی از این امامان دوازده گانه بر روی کره زمین حضور خواهد داشت خواهند آمد دوازده نفر بیشتر نخواهند بود و از صریح و متواتر امامان منحصر در ۱۲ نفرند و سلسله امامان دوازده گانه تا روز قیامت استمرار دارد و از همین رو از زمان رحلت خاتم پیامبران تا روز قیامت پیوسته یکی از امامان دوازده گانه بر روی کره خاکی حضور دارد^۲ در کنار روایات یاد شده روایات دیگری وجود دارد که از وجود مهدیان یازده گانه و یا دوازده گانه پس از قائم سخن می‌گویند این روایات گرچه در وهله اول به ظاهر در تعارض با روایات منحصرکننده ائمه در ۱۲ به نظر می‌آیند اما این تعارض بدوی با اندک تأملی مرتفع می‌شود چرا که وقتی به حسب روایات محکم، صریح و متواتر تعداد ائمه تا روز قیامت منحصر در ۱۲ است اگر روایات مهدیان پس از قائم پذیرفته شوند این روایات بدین معنا خواهند بود که مهدیان یاد شده به هیچ عنوان از جایگاه و مقام امامت برخوردار نخواهند بود بلکه زیر چتر و تحت نظر و اشراف یکی از همان امامان دوازده گانه نقش آفرینی خواهند کرد بنابراین روایات یاد شده نفی‌کننده روایات ائمه اثناعشر نیست با این وجود نظر به این که اخیراً این روایات دست‌آویز برخی از جریان‌های انحرافی قرار گرفته و به استناد آن ادعاهای بی‌اساسی مطرح شده است در ادامه این روایات بررسی می‌شوند.

روایات مهدیان

روایات مهدیان پس از قائم را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد نخست روایاتی که بر وجود یازده مهدی پس از قائم دلالت دارد و دوم روایاتی که از وجود دوازده مهدی پس از

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مقاله دوازده امامی بودن اصل مشترک مذاهب اسلامی، غلامحسین زینلی فصل‌نامه مشرق موعود، ش ۴۹.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مقاله بازخوانی آموزه انحصار امامان در دوازده نفر، نصرت الله آیتی؛ فصل‌نامه مشرق موعود، ش ۵۰.

قائم سخن می گوید.

دسته نخست: مهديان ۱۱ گانه

روایت اول

ذريح، قال: سألته (اباعبدالله) عن الأئمة بعد النبي ﷺ قال: نعم، كان أمير المؤمنين على بن أبي طالب ﷺ الإمام بعد النبي - صلوات الله عليه وأهل بيته - ثم كان الحسن، ثم كان الحسين، ثم كان علي بن الحسين، ثم كان محمد بن علي، ثم إمامكم. من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله ورسوله، قال: ثم قلت: أنت اليوم جعلني الله فداك؟ فأعدها عليه ثلاث مرات. قال: إني إنما حدثتك بهذا لتكون من شهداء الله في الأرض أن الله - تبارك و تعالی - لم يدع شيئاً إلا علمه نبيه صلوات الله عليه، ثم إنه بعث إليه جبرئيل أن يشهد لعلي بالولاية في حياته بسميه أمير المؤمنين ﷺ فدعا نبي الله تسعة رهط، فقال: إنما أدعوكم لتكونوا من شهداء الله أقمتم أم كتمتم. ثم قال: قم يا أبا بكر! فسلم علي علي أمير المؤمنين ﷺ، قال: عن أمر الله وأمر رسوله تسميه أمير المؤمنين؟ فقال: نعم، فقام فسلم عليه. ثم قال: يا عمر! قم فسلم علي أمير المؤمنين، فقال: عن أمر الله ورسوله سميته أمير المؤمنين؟ فقال: نعم. ثم قال للمقداد بن الأسود: قم، فسلم علي أمير المؤمنين ﷺ، فقام، فسلم علي علي ولم يقل كما قالوا. ثم قال لأبي ذر الغفاري: قم، فسلم علي أمير المؤمنين فقام فسلم. ثم قال لحذيفة: قم، فسلم علي أمير المؤمنين، فقام، فسلم. ثم قال لسلمان الفارسي: قم، فسلم علي أمير المؤمنين، فقام، فسلم. ثم قال لعمار بن ياسر: قم، فسلم علي أمير المؤمنين، فقام، فسلم. ثم قال لعبدالله بن مسعود: قم، فسلم علي أمير المؤمنين، فقام، فسلم. ثم قال لبريدة الأسلمي: قم، فسلم علي أمير المؤمنين، فقام و سلم، وكان بريدة أصغر القوم ثم قال رسول الله ﷺ: إنما دعوتكم لتكونوا شهداء، أقمتم أم كتمتم فأمر أبو بكر على الناس وبريدة غائب بالشام فلما قدم بريدة أتى أبا بكر وهو في مجلسه، فقال: يا أبا بكر! هل نسيت تسليمنا علي علي بإمرة المؤمنين، نسيمه بها واجبا من الله ومن رسوله؟ قال: يا بريدة! إنك غبت وشهدنا، وأن الله يحدث الأمر بعد الأمر، ولم يكن الله ليجمع لأهل هذا البيت النبوة والملك. فقال لي: إنما ذكرت هذا لتكون من شهداء الله في الأرض أن منا بعد الرسول سبعة أوصياء أئمة مفترضة طاعتهم، سابعهم القائم أن شاء؛ أن الله عزيز حكيم يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء وهو العزيز الحكيم ثم بعد القائم أحد عشر مهديا من ولد الحسين، فقلت: من السابع جعلني الله فداك، أمرك على الرأس والعينين؟ قال: «قلت ثلاث مرات» قال: ثم بعدى إمامكم وقائمكم أن شاء الله. أن أبي - و نعم الأب كان - قال رحمة الله عليه: كان يقول: لو وجدت ثلاثة رهط فاستودعهم العلم و

هم أهل ذلك حدثت بما لا يحتاج إلى نظر في حلال ولاحرام وما يكون إلى يوم القيامة؛ آن حديثنا صعب لا يؤمن به إلا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، ثم قال: والله أن منا خزان الله في الأرض، و خزانه في السماء، لسنا بخزان على ذهب ولا على فضة، وأن منا لحملة العرش يوم القيامة، محمد و على و الحسن و الحسين، و من شاء الله أربعة أخرج من شاء الله أن يكونوا. (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۵ق: ۹۰)

با دقت در محتوای روایت یاد شده روشن می‌شود که این حدیث از مجموعه‌ها واقفه است چرا که به صراحت امام هفتم را امام قائم معرفی کرده است. در یکی از فقرات آن آمده است که «سابعهم القائم» و در جای دیگری از آن از قول امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است که «ثم بعدی امامکم و قائمکم» و این همان اعتقاد واقفه است که امام موسی بن جعفر علیه السلام را همان امام غائب و قائم می‌دانستند. افزون بر قرینه شده که دلالت بر دست بردن واقفه در بخش پایانی روایت یاد شده داشت قرینه دیگری که موید این ادعاست آن است که شیخ مفید همین ماجرا را بدون فقرات پایانی آن روایت کرده است:

عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، عن أبيه، عن جده قال: أن الله جل جلاله بعث جبرئيل عليه السلام إلى محمد صلى الله عليه وآله أن يشهد لعلي بن أبي طالب عليه السلام بالولاية في حياته، و يسميه بإمرة المؤمنين قبل وفاته، فدعا نبي الله صلى الله عليه وآله تسعة رهط، فقال: إنما دعوتكم لتكونوا شهداء الله في الأرض أقمتم أم كنتم. ثم قال: يا أبا بكر قم فسلم على علي بإمرة المؤمنين، فقال: أعن أمر الله ورسوله؟ قال: نعم، فقام فسلم عليه بإمرة المؤمنين. ثم قال: قم يا عمر فسلم على علي بإمرة المؤمنين، فقال: أعن أمر الله ورسوله نسميه أمير المؤمنين؟ قال: نعم، فقام فسلم عليه. ثم قال للمقداد بن الأسود الكندي: قم فسلم على علي بإمرة المؤمنين، فقام فسلم، ولم يقل مثل ما قال الرجلان من قبله. ثم قال لأبي ذر الغفاري: قم فسلم على علي بإمرة المؤمنين، فقام فسلم عليه. ثم قال لحذيفة اليماني: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم عليه. ثم قال لعمار بن ياسر: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم عليه، ثم قال لعبد الله بن مسعود: قم فسلم على علي بإمرة المؤمنين فقام فسلم عليه. ثم قال لبريدة: قم فسلم على أمير المؤمنين وكان بريدة أصغر القوم سنا فقام فسلم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنما دعوتكم لهذا الأمر لتكونوا شهداء الله أقمتم أم تركتم. (شيخ مفيد، ۱۴۱۴ق: ۱۸-۱۹)

روایت دوم

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا حَمَزَةَ أَنْ مَنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدٌ

عَشْرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۴۷۸)

در توضیح این روایت باید متذکر چند نکته شد:

نکته اول: واژه القائم در این روایت ظهور در امام مهدی علیه السلام دارد چرا که این واژه هنگامی که در روایات به صورت مطلق و بدون قرینه بکار برده می شود مقصود از آن امام مهدی علیه السلام است و این از کثرت استعمالات روایی قابل فهم است به عنوان نمونه وقتی از تولد مخفیانه قائم و غیبت او و نشانه های ظهورش و حکومت جهانی اش و... سخن گفته می شود روشن است که مقصود از قائم کسی جز امام مهدی علیه السلام نیست و اساساً اطلاق این واژه بر آن حضرت به دلیل ویژگی خاصی است که در آن حضرت وجود دارد آن ویژگی رسالت بزرگی است که آن حضرت برای قیام به شمشیر و ریشه کن کردن بی عدالتی ها در تمامی گستره کره خاکی برعهده دارد و وقتی آن حضرت قیام نهایی خود را که همه چشم انتظار آن بودند آغاز کرده و رسالتی که به خاطر آن به آن حضرت قائم علیه السلام گفته می شد را به سرانجام رساندند اطلاق لفظ قائم به صورت مطلق و بدون قرینه بر شخص دیگری غیر از آن حضرت دشوار است چرا که زمینه اطلاق این عنوان به شکل خاصش بر کسی غیر از آن حضرت از بین رفته است و از این که در این روایت بدون هیچ قرینه ای لفظ قائم به کار برده شده است روشن می شود که مقصود کسی جز امام مهدی علیه السلام نیست و اگر مقصود شخصیت دیگری بود می بایست در روایت قرینه صریحی بر آن آورده می شد. تأکید بر مطلب یاد شده علی رغم وضوحش به این دلیل است که برخی از جریان های انحرافی واژه قائم در این روایت را بر شخصیتی غیر از امام مهدی علیه السلام حمل کرده اند و با توضیحات یاد شده روشن شد ادعای آنان بی اساس و غیرقابل پذیرش است.

نکته دوم: براساس روایت یاد شده ۱۱ مهدی از نسل امام حسین علیه السلام هستند از ظاهر تعبیر به کار رفته در این روایت چنین به نظر می آید که مهدیان مورد نظر از نسل امام مهدی علیه السلام نیستند چرا که اگر آنها از نسل امام مهدی علیه السلام بودند دلیلی وجود نداشت که گفته شود آنها از نسل امام حسین اند. در زمان امام علی و امام حسن و امام حسین علیه السلام جای چنین تعبیری وجود داشت که تذکر داده شود که مهدیان از نسل امام حسین اند تا روشن شود از نسل امام حسن علیه السلام نیستند و این خط در نسل امام حسین علیه السلام پیش می رود اما وقتی جریان امر به امام مهدی علیه السلام رسید اگر مهدیان از نسل امام مهدی علیه السلام باشند شکل طبیعی آن این است که گفته شود آنها از نسل امام

مهدی علیه السلام هستند و دلیلی برای تأکید بر این که مهدیان از نسل امام حسین اند وجود ندارد. بنابراین گرچه فرزندان امام مهدی علیه السلام فرزندان امام حسین علیه السلام هم هستند اما از تعبیر روایت چنین به نظر می‌رسد که انتساب آنان به امام حسین علیه السلام از مسیر امام مهدی علیه السلام نیست. نکته سوم: درباره محتوای حدیث یاد شده محتمل است مقصود این باشد که از آن جا که امام حسین علیه السلام بعد از رجعت حیات مجددی می‌یابند فرزندان او داشته باشند و ۱۱ نفر از آنها مهدی خواهند بود.

دسته دوم مهدیان ۱۲ گانه

دومین دسته روایاتی هستند که بر وجود ۱۲ مهدی پس از قائم دلالت دارد روایات یاد شده بدین قرارند:

روایت سوم

عن علی بن الحسین علیه السلام، أنه قال: يقوم القائم منا (یعنی المهدی) ثم یكون بعده اثنا عشر مهدیا (یعنی من الائمة من ذریته). (ابن حیون، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۴۰۰)

درباره این روایت این نکات قابل توجه است که اولاً منبع این روایت شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی است که کتابش را براساس اعتقادات مذهب اسماعیلیان نگاشته است که معتقد به مهدویت عبیدالله فاطمی و مهدویت فرزندان او بوده است و ثانیاً این روایت نسبت به این که مهدیان فرزندان قائم یا غیر او هستند ساکت است چرا که فرار از (یعنی من الائمة من ذریته) کلام قاضی نعمان و توضیح اوست.

روایت چهارم

عن ابی عبدالله: أن مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام. (حلی، ۱۳۷۰ق: ۴۹)

در این روایت نیز مقصود از قائم امام مهدی علیه السلام است و هم چنان که در توضیح روایت دوم گذشت از ظاهر این روایت چنین برداشت می‌شود که مهدیان از نسل امام حسین علیه السلام هستند و نه از نسل امام مهدی علیه السلام.

روایت پنجم

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَمَا يَقُلُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلِكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوْلَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا. (صدوق، ۱۳۶۳ش: ۳۵۸)

در توضیح این روایت نکاتی قابل توجه است:

نکته اول این که از پاسخی که امام صادق علیه السلام به کلام ابوبصیر داده فهمیده می شود که او گمان کرده مهدیان دوازده گانه امام اند به همین دلیل امام صادق علیه السلام آن را نفی کرده و می فرماید آن طور که تو گمان کردی نیست پدرم نفرمود ۱۲ امام فرمود ۱۲ مهدی. این مطلب که امام درصدد تصحیح برداشت اشتباه ابوبصیر بوده اند و نه صرفاً توجه دادن ابوبصیر به امانت داری و نقل درست روایت، از استدراک امام نیز قابل استنباط است این که امام صادق علیه السلام در ادامه می فرمایند لکنهم قوم من شیعتنا... یعنی ای ابوبصیر تصور تو مبنی بر امام بودن ۱۲ مهدی اشتباه است پدرم نفرمود ۱۲ امام بنابراین آنان امام نیستند بلکه گروهی از شیعیان هستند که مردم را به موالات و معرفت حق اهل بیت علیهم السلام فرا می خوانند؛ در حالی که اگر مقصود امام توجه دادن ابوبصیر به امانت داری و نقل درست روایت بود، نیازی به استدراک و جمله «و لکنهم قوم...» نبود.

دومین نکته این است که روایت یاد شده می تواند بر سایر روایات مشابه پرتوافشانی کرده و ابهامی که احیاناً در مفهوم آنها وجود دارد را برطرف کند در این روایت تصریح می شود که مهدیان امام نیستند بلکه گروهی از شیعیان هستند که شأن شان دعوتگری به اهل بیت است بنابراین نه شأن از امامت برخوردارند و نه وصایت و نه امثال آن هم چنان که در پاره ای از روایات از محمد بن حنفیه به عنوان مهدی یاد شده است حنان بن سدیر می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا محمد بن حنفیه امام بود حضرت فرمودند: لا ولکنه کان مهدیا. (ابن بابویه، ۱۳۶۳ش: ۶۰)

بنابراین اگر در روایات مشابه از وجود مهدیان ۱۱ گانه و یا ۱۲ گانه پس از قائم سخن گفته شده است مقصود گروهی از شیعیان برجسته است که مردم را به ولایت اهل بیت فرا می خوانند. سومین نکته این است که چه بسا ۱۲ مهدی یاد شده هدایت شدگان از سوی ائمه هستند.

مهدی هنگامی که از سوی خدا هدایت شد معصوم خواهد بود که مصداق آن امامان دوازده‌گانه‌اند^۱ و هنگامی که از سوی امام هدایت شد و به دست او تربیت یافت از شأن و منزلت والایی برخوردار خواهد بود اما معصوم نخواهد بود آن چنان که محمد حنفیه شخصیت برجسته‌ای بود اما امام معصوم نبود. بنابراین مهدیان کسانی هستند که مردم را به سوی خود فرا نمی‌خوانند بلکه به معنای حقیقی کلمه دعوت‌گر به سوی امام هستند و شیعه بودن و دعوت به موالات‌شان را امام تأیید کرده است.

روایت ششم

عن كعب الأحبار، قال: هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضاءهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم و كذلك وعد الله هذه الأمة فقرا وعد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و كذلك فعل بيني إسرائيل. قوله تعالى: وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم. (ابن أبي حاتم الرازي، بی تا: ج ۸، ۲۶۲۸)

آنچه در این روایت آمده برداشت کعب الاحبار همان دروغ‌پرداز معروف از آیه یاد شده است و روشن است که برداشت یک راوی غیرمعصوم آن هم راوی دروغ‌پرداز و بدنام شایسته توجه نیست.

روایت هفتم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّقَيْنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرِّكْبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتَهُ لِعَلِّيَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضُرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى. وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالصَّديقِ الْأَكْبَرِ وَالْفَارُوقِ الْأَعْظَمِ وَالْمَأْمُونِ وَالْمَهْدِيِّ فَلَا تَصْحُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّتِي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَبِيْبِهِمْ وَمَيِّتِهِمْ وَعَلَى نِسَائِي فَسَنُتَبِّهَهَا لِقَيْتِنِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرَنِي وَلَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةٍ

۱. و به همین دلیل از امامان دوازده‌گانه با عنوان مهدی یاد می‌شود: «قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخِيهِمُ النَّاسِخُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ». (صدوق، ۱۳۶۳ش: ۳۱۷)

الْفِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي - فَإِذَا حَضَرْتَكَ الْوَفَاةَ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ
 الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكْبِيِّ الْمُتَّقُولِ فَإِذَا
 حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنِينَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ
 فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا
 حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ
 عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ تِي كِه وَفَاتَا مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ فَإِذَا
 حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ
 الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
 فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ) فَلْيُسَلِّمْهَا
 إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُتَّقَرِّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسْمَى اسْمُ كَاسِمِي وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ
 الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ. (طوسي، ١٤١١ق: ١٤٩)

درباره محتوای این روایت چند نکته قابل تذکر است:

نکته اول: در دو موضع از این روایت تصریح شده است که پس از پیامبر ﷺ ١٢ امام وجود خواهند داشت و پس از آنها ١٢ مهدی، از تقابلی که بین امام و مهدی ایجاد شده است روشن می شود که ١٢ مهدی جایگاه و منزلت امامت را ندارند از این رو مقصود از مهدی در این روایت همان معنایی است که در روایت پنجم بدان تصریح شده بود یعنی گروهی از شیعیان که مردم را به موالات و معرفت حق اهل بیت فرا می خوانند. بنابراین اگر کسی به استناد این روایت معتقد به این باشد که مهدیان ١٢ گانه و یا یکی از آنها حایز مقام امامت اند افزون بر این که سخن او در تعارض با روایات منحصرکننده ائمه در ١٢ است سخنی بر خلاف همین روایت بر زبان رانده است.

نکته دوم: از آن جا که نزدیک ترین مرجع ضمیر «فسلمها» واژه «خلیفتی» است بنابراین ضمیر یاد شده به خلافت که از واژه خلیفتی برداشت می شود باز می گردد پیامبر اکرم ﷺ خطاب به امیرمؤمنان ﷺ می فرمایند تو پس از من خلیفه من بر اتمم هستی و در هنگام رحلت آن را به امام حسن ﷺ بسیار:

أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرْتَكَ الْوَفَاةَ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ.

نکته سوم: سومین نکته قابل توجه این است که مقصود از سپردن خلافت توسط امام مهدی ﷺ به فرزندشان چیست و آیا سپرده شدن خلافت به فرزند امام مهدی ﷺ به معنای

برخوردار بودن او از جایگاه امامت است و یا این که آن را می‌توان در راستای همان تفسیر امام صادق علیه السلام از مهدیان - حدیث شماره ۵ - فهم کرد.

به عنوان مقدمه برای پاسخ به پرسش یاد شده شایسته توجه است که اساساً خلافت در لغت به معنای آمدن چیزی پس از چیزی و نشستن به جای آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۲۱۰) از این رو خلافت شخصی از شخص دیگر به خودی خود به معنای امامت و وصایت او نیست از همین رو در روایات از افراد عادی (شیخ مفید، بی تا: ۱۵۴) و بلکه از برخی اجنه (کلینی، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۳۹۶) به عنوان خلیفه پیشوایان معصوم یاد شده است. استعمالات یاد شده نشانگر این واقعیت است که این چنین نیست که هر جا از منصوب شدن خلیفه برای امام معصوم سخن گفته شده باشد مقصود رسیدن او به جایگاه امامت و امثال آن است بنابراین اگر در مواردی نصب خلیفه برای امام معصوم ملازم با برخوردار شدن خلیفه از مقام امامت باشد این به دلیل قرائن خارجی است و واژه خلیفه بیش از آمدن کسی به جای دیگری و نشستن در جای او اقتضا نمی‌کند و به همین دلیل در روایات از دانشمندان به عنوان خلفای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یاد شده است:

عن علی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفائی، ثلاث مرّات. قيل له ومن خلفاؤك؟ قال: الذين یأتون من بعدی و یروون أحادیثی و سنتی فیعلّمونها الناس من بعدی. (صدوق، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۴۰)

با توجه به مقدمه یاد شده در پاسخ به این پرسش که مقصود از سپرده شدن خلافت توسط امام مهدی علیه السلام به فرزندشان چیست می‌توان گفت: روایت مورد نظر به دو صورت گزارش شده است در یک گزارش فراز «فاذا حضرته الوفاة» وجود دارد و در یک گزارش این فراز وجود ندارد در نسخه‌های موجود کتاب غیبت شیخ طوسی در فرازهای پایانی چنین آمده است:

فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ.

یعنی هنگامی که زمان رحلت امام مهدی علیه السلام شد خلافت را به فرزندش بسپارد. اما در بحارالانوار جمله «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ» وجود ندارد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۶، ۲۶۱) این تفاوت نقل نشان می‌دهد در نسخه‌ای از کتاب غیبت شیخ طوسی که نزد علامه مجلسی بوده جمله یاد شده وجود نداشته است و لذا ایشان حدیث را بدون این فراز روایت کرده است. روشن است

که اگر جمله فاذا حضرته الوفاه نباشد از آن جا که تسلیم خلافت بعد از وفات امام مهدی علیه السلام نبوده و در زمان حیات ایشان است معنای روایت این خواهد بود که آن حضرت در زمان حیات شان جانشینی دارند که تحت اشراف آن حضرت مأموریت های محوله را انجام می دهد و اساساً داشتن خلیفه در زمان حیات هیچ مشکلی ندارد و امام حاضر می تواند خلفای متعددی در مناطق مختلف داشته باشد هم چنان که در روایاتی که گذشت از عالمان به عنوان خلفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز از عثمان بن حنیف به عنوان خلیفه امام علی علیه السلام و... یاد شده بود. بنابراین سپرده شدن خلافت توسط امام مهدی علیه السلام به فرزندشان به معنای آن است که او در زمان امام مهدی علیه السلام در نقطه ای از جهان جانشین آن حضرت خواهد بود و مأموریت های محوله را به انجام خواهد رساند و این تفسیر هماهنگ با همان فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرمودن مهدیان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما دعوت می کنند و البته طبق این فرض این که در فراز پیشین حدیث چنین تعبیر شده است که مهدیان ۱۲ گانه بعد از امامان ۱۲ گانه هستند «فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا» این بعدیت می تواند از باب تغلیب باشد یعنی چون آن ۱۲ مهدی بعد از ۱۱ امام هستند از باب تغلیب می توان این بعدیت را به همه ۱۲ امام نسبت داد هم چنان که بعدیت نسبت به امام مهدی علیه السلام می تواند به معنای بعد از تشکیل حکومت باشد.

اما اگر ما نسخه کتاب غیبت شیخ طوسی را مبنا قرار بدهیم و بگوییم فراز «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ» در روایت وجود داشته باز سپرده شدن خلافت به فرزند امام مهدی علیه السلام به معنای برخورداری او از مقام امامت نیست به دلیل این که در دو جای همین روایت به صراحت میان امامت و مهدویت تقابل ایجاد شده است «سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا» از تعبیر یاد شده چنین استفاده می شود که ۱۲ نفر دوم حائز مقام امامت نیستند. افزون بر قرینه داخلی یاد شده با توجه به روایات متواتری که بر انحصار ائمه در عدد ۱۲ دلالت داشت و نیز روایات متعددی که از حضور پیوسته امامان دوازده گانه تا روز قیامت دلالت داشت و پیش از این به تفصیل از آنها سخن گفته شد روشن می شود که حتی در فرض وجود فراز فاذا حضرته الوفاه باز خلافت فرزند امام مهدی علیه السلام از آن حضرت به معنای آن است که او به شکل جزئی تحت نظر امامی که پس از امام مهدی علیه السلام رجعت نموده است نقش آفرینی خواهد نمود.

اگر کسی علیرغم آنچه گفته شد بر این باور باشد که از یک سو به دلیل این که در

نسخه‌های موجود از کتاب *الغیبه* شیخ طوسی فراز فاذا حضرت‌ه الوفاه وجود دارد احتمال وجود داشتن آن در اصل حدیث قوی تر است و از سوی دیگر در فرض وجود فراز یاد شده از آن جا که این جانشینی مطلق است به معنای آن است فرزند امام مهدی علیه السلام جانشین مطلق امام مهدی علیه السلام و امام و حجتی از حجت‌های الهی است پاسخ ما به او این است که در فرض یاد شده این حدیث در تعارض با روایات متواتری است که بر انحصار ائمه در عدد ۱۲ و حضور پیوسته آنها تا روز قیامت دلالت داشت بر این اساس احتمال نبودن جمله فاذا حضرت الوفاه گرچه به خودی خود ضعیف باشد اما به دلیل آن که در این فرض روایت هماهنگ با سایر روایات است این احتمال بر احتمال دیگر ترجیح می‌یابد چرا که هم‌چنان که پیش از این گذشت ضعف و قوت احتمالاتی که در روایات وجود دارد نسبت وثیقی با آموزه‌های محکم و صریحی دارد که در آیات یا روایات بیان گردیده است اگر در معنای روایتی احتمال قوی وجود داشته باشد که این احتمال قوی در تعارض با آموزه‌های محکم دین باشد این تعارض موجب آن می‌شود که همین احتمال قوی کنار نهاده شود و از آن سو اگر در معنای روایتی احتمال ضعیفی وجود داشته باشد که با محکّمات هماهنگ است همین هماهنگی موجب تقویت آن می‌گردد در این جا نیز احتمال نبودن فقره اذا حضره الوفاه حتی اگر ضعیف باشد به دلیل آن که در فرض نبودن آن، روایت دارای معنای سلیس و بدون ابهامی است که با روایات محکمی که دلالت‌کننده بر انحصار ائمه در ۱۲ و استمرار آنان تا روز قیامت است هماهنگ است از این رو این احتمال حتی در فرض ضعف تقویت شده و اخذ به آن ضروری می‌شود و از سوی دیگر احتمال وجود جمله اذا حضره الوفاه حتی اگر به خودی خود قوی باشد از آن جا که در این فرض حدیث مورد نظر با روایات متعددی که بر انحصار ائمه در ۱۲ نفر و استمرار وجود آنان تا روز قیامت دلالت دارد ناهماهنگ است این احتمال غیرقابل پذیرش خواهد بود.

از آنچه گذشت روشن شد که این روایت می‌تواند معنایی شفاف و هماهنگ با سایر آموزه‌های محکم دینی داشته باشد چرا که بر اساس این روایت امامان ۱۲ نفر خواهند بود و این عدد قابل اضافه و نقصان نخواهد بود و پس از آنان ۱۲ مهدی وجود خواهند داشت که مردم را به موالات اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌کنند و یکی از آنان فرزند امام مهدی علیه السلام است که به عنوان جانشین ایشان در زمان حیات آن حضرت زیر چتر و تحت اشراف آن حضرت نقش آفرینی خواهد نمود.

دسته سوم: مهدیان

سومین دسته روایاتی هستند که از اصل مهدیان سخن گفته‌اند بدون این که به تعداد آنها اشاره‌ای شده باشد این روایات بدین قرارند.

روایت هشتم

... اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه ويس، واخصص وليك، ووصى نبيك، وأخا رسولك، ووزيره، وولى عهده، إمام المتقين، وخاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد ﷺ، وابنته البتول، وعلى سيدى شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين، وعلى الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، وعلى النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، وعلى بقيتك فى أرضك، القائم بالحق فى اليوم الموعود، وعلى الفاضلين المهديين الأمناء الخزنة. وعلى خواص ملائكتك: جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل.... (ابن بابويه، ۱۴۰۶ق: ۴۰۳-۴۰۴)

درباره دعای یاد شده که از کتاب *فقه الرضا* منسوب به امام رضا علیه السلام است نکاتی قابل توجه است:

نکته اول این که در نسخه‌ای از کتاب *فقه الرضا* که نزد علامه مجلسی بوده به جای *المهديين المهديين* ثبت شده بوده بنگرید:

... اللهم صل عليه وعلى آل طه ويس... وعلى الأئمة الراشدين المهديين، وعلى النقباء الأتقياء البررة الفاضلين المهديين الأمناء الخزنة، وعلى خواص ملائكتك جبرئيل وميكائيل.... (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۸۴، ۲۱۲)

بنابراین اصل دلالت دعای یاد شده بر وجود مهدیان پس از امام مهدی علیه السلام قابل اثبات نیست. این مسئله خصوصاً از این نظر قابل توجه است که اساساً اولین نسخه از کتاب *فقه الرضا* در زمان حیات علامه مجلسی و پدرشان پیدا شده و از آن پس کتاب یاد شده رواج پیدا کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ۱۱) بنابراین نسخه موجود نزد علامه مجلسی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.

ثانیاً در اصل انتساب این کتاب به امام رضا علیه السلام تردیدهای جدی وجود دارد. به عنوان نمونه امام خمینی رحمته الله علیه در این باره چنین می‌نویسد:

و امثال این عبارت از کتاب *فقه الرضا* گواه بر این است که این کتاب تصنیف یکی از

علماست نه این که کتاب سرورمان ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد. (امام خمینی، بی تا: ج ۱، ۳۰۰)

و آیت الله گلپایگانی نیز چنین نوشته است:

روایت فقه الرضا قابل اعتماد نیست؛ چرا که هم چنان که بارها تذکر داده شد، استناد این کتاب به سرورمان امام رضا علیه السلام معلوم نیست. (گلپایگانی، بی تا: ج ۱، ۱۱۲)

بر این اساس به استناد این دعای مورد نظر نمی توان وجود مهدیان پس از امام مهدی علیه السلام را اثبات کرد.

روایت نهم

یحیی بن السلام، یرفعه إلی عبدالله بن عمر، أنه قال: أبشروا فيوشك أيام الجبارين آن تنقطع، ثم يكون بعدهم الجبار الذي يجبر الله به أمة محمد صلوات الله عليه، المهدي، ثم المنصور ثم عدد أئمة مهديين. (قاضی نعمان مغربی، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ۴۰۰-۴۰۱)

با توجه به این که این سخن از عبدالله بن عمر است، فاقد ارزش حدیثی است.

جمع بندی

۱. با حذف روایت منقول از کعب الاحبار و عبدالله بن عمر که فاقد ارزش حدیثی هستند و نیز با حذف دعای منقول از کتاب *فقه الرضا* که به دلیل تردید در انتساب آن به امام رضا علیه السلام نمی توان به ماثور بودن آن به صورت قطعی حکم کرد روایاتی که از مهدیان پس از قائم سخن می گویند ۶ روایت بیشتر نیستند و از این ۶ روایت یک روایت به یقین از مجعولات واقفه است بنابراین تعداد روایاتی که از مهدیان پس از قائم سخن می گوید از ۵ عدد تجاوز نمی کند.

۲. با توجه به این که از این ۵ روایت ۲ روایت مرسل و بدون سند است تنها ۳ روایت مسند درباره مهدیان پس از قائم وجود دارد.

۳. از این ۵ روایت ۱ روایت تعداد مهدیان را ۱۱ نفر و ۴ روایت تعداد مهدیان را ۱۲ نفر می داند.

۴. در این باره که مهدیان از نسل چه کسی هستند تنها در ۳ روایت سخن گفته شده است طبق ۲ روایت مهدیان از نسل امام حسین علیه السلام هستند و طبق یک روایت یکی از مهدیان از نسل امام مهدی علیه السلام است.

۵. به دلیل روایاتی که تعداد ائمه را منحصر در ۱۲ نفر می داند و نیز به دلیل این که در دو

روایت از روایات پنج‌گانه یاد شده - روایت سوم و پنجم - تصریح شده بود که مهدیان از جایگاه امامت برخوردار نیستند مگر مهاباد اگر قابل اثبات باشند به هیچ عنوان از جایگاه امامت برخوردار نیستند.

۶. از ۵ روایت یاد شده در ۳ روایت هیچ جایگاه خاصی برای مهدیان برنشموده است و در یک روایت تصریح شده است که آنان گروهی از شیعیان هستند و در یک روایت نیز از سپرده شدن خلافت به اولین از مهدیان سخن گفته شده است. روشن است که با وجود آن که در یکی از روایات تصریح شده است که مهدیان گروهی از شیعیان اند آن تک روایتی که از سپرده شدن خلافت به اولین مهدیان سخن می‌گوید به معنای آن است که مهدیان جانشینان امام در نقطه خاص یا مقطع خاص یا رسالت خاصی هستند و به عبارت دیگر مقصود از خلافت معنای لغوی آن است.

۵. اگر مقصود از خلافت معنای لغوی آن نباشد - که این فرض به دلیل آنچه گذشت باطل است - با توجه به این که در میان روایات یاد شده تنها یک روایت از سپرده شدن خلافت به فرزند امام مهدی علیه السلام سخن می‌گوید اثبات یک امر اعتقادی به استناد آن امکان‌پذیر نیست. از آنچه گذشت روشن شد که اولاً اساساً روایات مهدیین اندک و کم برگ و بارند و به اندازه‌ای نیستند که بتوان با قاطعیت به مفاد آن حکم داد ثانیاً اگر اصل وجود مهدیان پذیرفته شود این مطلب با سایر آموزه‌هایی شیعی در باب انحصار ائمه در ۱۲ نفر هماهنگ است چرا که مهدیان تعدادی از شیعیان وارسته و جلیل‌القدرند که از هدایت پیشوایان معصوم بهره‌مند شده و تحت زعامت و ولایت یکی از امامان دوازده‌گانه دیگران را به ولایت اهل بیت فرا می‌خوانند.

بررسی حدیث موسوم به حدیث وصیت

نظر به این که در سال‌های اخیر برخی از جریان‌های انحرافی با تمسک به حدیث هفتم که از آن با عنوان حدیث وصیت یاد می‌کنند جریانی انحرافی را پی‌ریزی کرده و موجبات گمراهی برخی از ساده‌دلان را فراهم کرده‌اند در انتهای نوشتار پیش رو درنگی کوتاه پیرامون حدیث یاد شده خواهیم داشت.

درباره این حدیث در سه جهت می‌توان بحث کرد سند، دلالت و تطبیق.

سند

حدیث یاد شده به شدت از مشکل سند رنج می‌برد چرا که غیر از بزوفری سایر راویان آن توثیق نشده‌اند راویان یاد شده بدین قرارند:

علی بن سنان الموصلی العدل؛ او مهمل است و در کتاب‌های رجالی نامی از او برده نشده نه به مدح و نه به ذم بنابراین او مجهول الحال است. آیت‌الله خوئی احتمال داده که وی از اهل سنت باشد. (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۳، ۴۹)

علی بن الحسین؛ این نام از نام‌های مشترک است که با دقت در راوی و مروی عنه بایستی آن را شناخت اما با تتبعی که در روایات صورت گرفت روشن نشد که علی بن حسینی که از أحمد بن محمد بن خلیل روایت می‌کند و علی بن سنان الموصلی العدل از او روایت می‌کند کیست بنابراین او مجهول الحال است.

احمد بن محمد بن خلیل؛ او مهمل است و در کتاب‌های رجالی نامی از او برده نشده نه به مدح و نه به ذم بنابراین او مجهول الحال است.

جعفر بن احمد المصری؛ او نیز مهمل است و در کتاب‌های رجالی نامی از او برده نشده است. الحسن بن علی؛ او نیز مانند راوی سابق مهمل است.

پدر حسن بن علی؛ او نیز مجهول الحال است و درباره او مدح یا ذمی نرسیده است. بنابراین اکثر راویان حدیث وصیت مجهول‌اند و هویت‌شان مشخص نیست بنابراین روایت از اعتبار ساقط است و صلاحیت استدلال ندارد. (آل محسن، ۱۴۳۴ق: ۲۸-۳۳)

احمد بصری بنیان‌گذار یکی از گروهک‌های انحرافی معاصر برای رهایی از اشکال یاد شده کوشیده است با دست و پا کردن دلیلی سند حدیث وصیت را صحیح جلوه دهد وی در این باره چنین نوشته است: سند حدیث وصیت صحیح است چرا که شیخ طوسی گواهی داده است که راویان آن از خاصه‌اند یعنی شیعه هستند و شما در رجال به سخن طوسی اعتماد می‌کنید پس الان چه اتفاق تازه‌ای افتاده است و چرا سخن او در این جا بی‌ارزش باشد... روایت هنگامی که راویانش شیعه عادل یا راستگو باشند نزد عالمان شیعه صحیح‌السند است بنابراین برای اثبات صحت سند کافی است که اثبات کنیم راویان شیعه هستند و راستگو. برای اثبات این که شیعه هستند همین قدر کافی است که طوسی راویان آن را از خاصه یعنی شیعه شمرده او در کتاب الغیبه می‌گوید:

اما آنچه که از سوی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمارش آید ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم. (المغربی، بی تا: ۲۶)

مقصود او این است که شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* برای اثبات ائمه اثنا عشر دو باب گشوده است. در یک باب روایات شیعه را بیان کرده است و در بابتی دیگر روایات مخالفین شیعه را و از جمله روایاتی که شیخ در باب احادیث شیعه آورده است همین حدیث موسوم به حدیث وصیت است. بنابراین احمد مدعی است چون از یک طرف شیخ گواهی داده است که راویان این حدیث شیعه هستند و از طرف دیگر چون که هر شیعه‌ای راستگوست مگر آن که خلافش اثبات شود بنابراین تمامی راویان حدیث مورد نظر راستگو هستند و در نتیجه روایت صحیح‌السند است.

نقد و بررسی

پیش از ارزیابی ادعای یاد شده این نکته شایسته توجه است که به نظر می‌رسد اصل این ادعا که چون شیخ روایت یاد شده را در باب روایات شیعه ذکر کرده است پس همه راویان آن شیعه هستند قابل مناقشه است چرا که ایشان در باب روایاتی که مخالفین شیعه نقل کرده‌اند روایات متعددی را نقل کرده است که در سند آنها کسانی هم چون شیخ جلیل‌القدر محمدبن ابراهیم نعمانی محدث بزرگ شیعه (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۸-۹، ۱۲۷) و محمدبن همام (همان: ۱۳۵) از بزرگان امامیه و امثال آن وجود دارند بنابراین نقل روایتی در باب روایات مخالفین شیعه به معنای آن نیست که همه راویان آن روایت غیرشیعه هستند و در نتیجه نقل روایتی در باب روایات شیعه هم به معنای شیعه بودن همه راویان نیست با این وجود فارق از مناقشه یاد شده این پرسش اساسی را باید پی گرفت که آیا واقعاً نظر شیخ طوسی بر این بوده است که هر شیعه‌ای راستگوست مگر این که خلافش ثابت شود و آیا می‌توان چنین مبنایی را به ایشان نسبت داد؟

با تتبع در کتب شیخ این نتیجه بدست می‌آید که آنچه از کلمات شیخ می‌تواند بر مطلب مورد نظر دلالت داشته باشد این عبارت است:

مسئله ۱۰: هنگامی که نزد حاکم دو شاهد که مسلمان بودنشان مشخص است شهادت دادند و جرحی نسبت به آنها شناخته نشده باشد طبق شهادتشان حکم می‌شود و نیازی به

تحقیق نیست مگر این که محکوم علیه جرحی نسبت به آن دو وارد نماید به این صورت که بگوید آنها فاسق‌اند در این صورت تحقیق واجب است ابوحنیفه گفته: اگر شهادت آنها درباره اموال و نکاح و طلاق و نسب باشد همان طور است که گذشت و اگر در قصاص یا حد باشد داوری نمی‌شود تا این که درباره عدالت‌شان تحقیق شود. ابویوسف و محمد و شافعی گفته‌اند: جایز نیست برای قاضی حکم کند تا این که درباره آنها تحقیق نماید و چون عدالت‌شان محرز شد حکم کند و الا در همه موارد توقف نماید و در این باره مورد خاصی را استثنا نکرده‌اند. دلیل ما در این باره اجماع فرقه و روایات آنهاست و هم چنین اصل در اسلام عدالت است و فسق امری عارضی است که نیازمند دلیل است. (طوسی، ۱۴۱۷ق[الف]: ج ۶، ۲۱۷-۲۱۸)

استدلال به عبارت یاد شده برای اثبات این که به نظر شیخ اصل در شیعه عدالت است مگر خلاف آن اثبات شد از جهاتی ناتمام است. اولاً عبارتی که از شیخ نقل شد مربوط به مقام قضاوت است یعنی در مقام قضاوت اگر مسلمانی بر مطلبی گواهی داد گواهی او پذیرفته می‌شود در حالی که موضوع بحث ما مسئله روایت و روایانی است که احادیث اهل بیت را نقل می‌نمایند و این دو با یکدیگر متفاوتند و از این که شیخ در مورد نخست اصل را بر عدالت گرفته نمی‌توان مدعی شد ایشان در مورد دوم هم همین عقیده را داشته‌اند.

ثانیاً اگر بخواهیم ظاهر کلام شیخ را اخذ کنیم باید بگوییم به نظر ایشان اصل در مسلمان عدالت است و هرگاه راوی مسلمان بود بایستی روایت او را پذیرفت حتی اگر آن راوی شیعه امامی نباشد مطلب یاد شده را دو قرینه اثبات می‌کند قرینه نخست تصریح کلام شیخ به این مطلب است که موضوع بحث شهادت مسلمان است «إذا شهد عند الحاكم شاهدان يعرف إسلامهما» و قرینه دوم این است که شیخ در ادامه نظر شافعی و دیگران را در این باره نقل و نقد می‌کند روشن است که آنها موضوع بحث‌شان مسلمان است و نه شیعه. بنابراین اگر کسی بخواهد به استناد سخنی که از شیخ نقل شد مدعی شود به نظر شیخ اصل در راوی شیعه عدالت است باید بگوید به نظر شیخ اصل در راوی مسلمان عدالت است در حالی که این سخن یقیناً باطل است و به یقین شیخ چنین نظری ندارد.

از آنچه گذشت روشن شد که به استناد کلام شیخ در کتاب خلاف نمی‌توان مدعی شد وی معتقد به اصاله‌العداله در راویان شیعه بوده است با این وجود این پرسش هنوز وجود دارد که آیا واقعاً شیخ چنین نظری داشته است؟

با تتبع در سایر بیانات شیخ طوسی روشن می‌شود که وی صریحاً دیدگاه یاد شده را نفی کرده است او در بحث حجیت خبر واحد به صراحت از ضرورت وجود عدالت - به معنای وثاقت در نقل خبر - در راویان شیعه سخن گفته است بنگرید:

به عقیده من خبر واحد علم‌آور نیست و عقلاً ممکن است که تعبد به عمل طبق آن صورت پذیرد. و شرع نیز عمل طبق آن را اجازه داده است البته چنین اجازه‌ای مشروط به آن است که خبر را راوی‌ای نقل که از طایفه حقه - شیعه - باشد و فقط او آن را نقل کرده باشد و از صفاتی برخوردار باشد که بتوان خبرش را پذیرفت هم چون عدالت و غیر آن. (طوسی، ۱۴۱۷ق ب: ج: ۱، ۱۰۰)

شیخ در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

دیدگاه مختار من این است که خبر واحد اگر از طریق اصحاب ما که معتقد به امامت‌اند وارد شده باشد و از پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه علیهم‌السلام نقل شده باشد و نسبت به روایت او طعنی وجود نداشته باشد و در نقل آن دقت داشته باشد و قرینه‌ای که دلالت بر صحت مضمون خبر وجود نداشته باشد - چرا که در این صورت نقش اصلی برای آن قرینه خواهد بود و آن قرینه موجب حصول علم خواهد بود - و ما در آینده قرآینی که عمل بر طبق آن جایز است را بیان می‌کنیم. (در چنین صورتی عمل به خبر واحد جایز است) و دلیل آن اجماع فرقه حقه است چرا که من دیدم آنها اجماع دارند بر عمل به چنین اخباری که آنها را در کتاب‌های شان روایت کرده‌اند و در اصول‌شان آن را گردآوری نموده‌اند و این را انکار نمی‌کنند (تا جایی که اگر یکی از آنها به چیزی که برای شان شناخته شده نیست فتوا بدهد و از او بپرسند که از کجا چنین فتوا داده‌ای اگر آنها را به کتاب معروف یا اصل مشهوری ارجاع بدهد و راوی آن ثقة باشد و حدیثش منکر نباشد سکوت می‌کنند و تسلیم می‌شوند و سخنش را می‌پذیرند و بین عادت و روش آنهاست از دوره پیامبر و امامان پس از آن حضرت و از زمان صادق جعفرین علیهم‌السلام که علم از او انتشار یافت و از او بسیار روایت شد پس اگر عمل به چنین اخباری جایز نبود بر آن اجماع نمی‌کردند و آن را انکار می‌نمودند چرا که معصوم در میان مجمعین است و اشتباه و سهو بر او روا نیست. (همان: ج: ۱، ۱۲۶-۱۲۷)

هم‌چنان که ملاحظه شد شیخ در دو عبارت یاد شده تصریح کرده‌اند که اگر راوی شیعه بود پذیرش خبر او مشروط به احراز عدالت اوست و بلکه به نظر ایشان افزون بر شرط عدالت روای بایستی صفات دیگری هم چون دقت در نقل نیز داشته باشد در نتیجه این ادعا که به باور شیخ طوسی اصل در راوی شیعه وثاقت اوست مگر این که خلاف آن اثبات شود بی‌اساس و

برخلاف صریح سخنان ایشان است.

ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا با وجود این که محتوای حدیث مورد نظر حاوی اشکال است و زمینه سوءاستفاده برخی از جریان‌های انحرافی را فراهم کرده است شیخ طوسی آن را نقل کرده است و آیا نقل آن توسط شیخ دلیل پذیرش آن از سوی ایشان نیست. در پاسخ به پرسش یاد شده نکاتی قابل تذکر است نخست این که اساساً همان طور که گذشت این روایت را می‌توان به صورتی توضیح داد که مضمونی شفاف و هماهنگ با سایر آموزه‌های مربوط به اندیشه امامت داشته باشد بنابراین اساساً در محتوای این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد تا نقل آن از سوی شیخ اشکالی را متوجه ایشان نماید.

دومین نکته این است که سوءاستفاده شیادان نمی‌تواند دلیل موجهی برای بیان نکردن حقایق باشد چرا که اگر میزان در بیان حقایق سوءاستفاده و عدم سوءاستفاده جبهه باطل باشد همه حقایق می‌بایست مکتوم و سربه مهر بماند و پرده از هیچ حقیقتی بر گرفته نشود چرا که کمتر حقیقتی را می‌توان سراغ گرفت که ظرفیت سوءاستفاده و بدفهمی در آن وجود نداشته باشد و کسانی که به دنبال بهانه‌جویی و انکار حقیقت هستند حتی شفاف‌ترین و صریح‌ترین حقایق را هم توجیه می‌کنند. هم‌چنان‌که فرعون معجزه موسی علیه السلام را مطابق میل خود تفسیر کرد و دسته‌ای دیگر از معاندان جریان شفاف‌غدی و فرمایشات صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به صورت مطلوب خودشان توجیه کردند.

سومین نکته این است که حتی اگر ما فرض را بر این بگیریم که بخشی از حدیث مورد نظر مبتلی به اشکال محتوایی است باز نقل آن توسط شیخ دلالت بر پذیرش آن از سوی ایشان نیست مدعای یاد شده را با سه دلیل می‌توان اثبات کرد.

دلیل نخست: مقصود شیخ طوسی از نقل روایت مورد نظر اثبات انحصار ائمه در ۱۲ نفر است و این مطلبی است که با نگاهی گذرا به کتاب *الغیبه* قابل دریافت است ایشان برای اثبات امامت امام مهدی علیه السلام دلایل متعددی اقامه می‌کند یکی از آن دلایل احادیث ائمه اثناعشر است که جز بر عقیده شیعیان ۱۲ امامی که معتقد به امامت امام مهدی علیه السلام هستند انطباق نمی‌یابد ایشان پس از بیان نکته یاد شده بحث را چنین ادامه می‌دهد که شیعه و اهل سنت علیرغم اختلافاتی که با یکدیگر دارند در این مطلب که امامان پس از پیامبر ۱۲ نفرند نه کمتر و نه بیشتر اتفاق نظر دارند و در ادامه برای اثبات این مطلب که شیعه و اهل سنت بر انحصار ائمه در

۱۲ نفر متفق‌اند دو باب می‌گشاید یک باب در روایات اهل سنت و یک باب در روایات شیعه بنابراین وقتی خود شیخ تصریح می‌کند که نقل این روایت به منظور اثبات امامان دوازده‌گانه است (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۲۷) روشن است که اعتقاد به مطالب فرعی و حاشیه‌ای دیگری که احیاناً در روایات وجود دارد را نمی‌توان به شیخ نسبت داد.

دلیل دوم: دومین دلیل بر مدعای پیش گفته این است که اساساً مبنای شیخ در خصوص مباحث بنیادین عقیدتی این است که چنین اعتقاداتی را نمی‌توان بر اساس خبر واحد اثبات کرد به عنوان نمونه شیخ پس از نقل روایات شیعه و اهل سنت در خصوص منحصر بودن ائمه در ۱۲ نفر چنین می‌نویسد:

اگر گفته شود: نخست بر صحت این روایات دلیل اقامه نمایید زیرا این این احادیث خبر واحد و در شیوه مباحث علمی به این قبیل روایات استناد نمی‌شود و موضوع ورد بحث نیز مسئله‌ای علمی است و انگهی شما باید اثبات کنید که مقصود از این احادیث همان شخصی است که شما به امامت وی معتقدید چرا که اگر به فرض روایاتی که از مخالفین و نیز بیشتر احادیثی که از طریق شیعه نقل کردید را بپذیریم در آنها دلیلی بر صحت آنچه شما می‌گویید وجود ندارد زیرا این روایات بیانگر تعداد ائمه است نه موضوع دیگر بنابراین چگونه می‌توانید ثابت کنید که مقصود این روایات تنها پیشوایان شما هستند نه دیگران؟ در پاسخ می‌گوییم آنچه بر صحت این روایات دلالت دارد این است که شیعه امامیه آنها را سینه به سینه به نحو تواتر نقل کرده‌اند و شیوه تشخیص صحت این قبیل روایات در کتب شیعه و در احادیثی که در مورد امیرمؤمنان علیه السلام رسیده وجود دارد و این شیوه در همه جا یکسان است. (همان: ۱۵۶)

از این که شیخ اشکال مخالفین درباره ضرورت وجود خبر متواتر در مسایل اعتقادی را رد نکرده و کوشیده اثبات کند که تواتر در موضوع مورد بحث وجود دارد چنین فهمیده می‌شود که وی ضابطه یاد شده را قبول داشته است ممکن است چنین اشکال شود که شیخ این مطلب را از مخالفین نقل کرده است و طبیعتاً پاسخ او نیز بر اساس مبنای آنها بوده است بنابراین از این کلام شیخ نمی‌توان پذیرش ضابطه یاد شده توسط وی اثبات کرد. به اشکال یاد شده چنین می‌توان پاسخ داد که در چنین مواردی عموماً هم نقد مبنایی صورت می‌پذیرد و هم نقد بنایی یعنی اگر اصل ضابطه مورد پذیرش نباشد هم اصل ضابطه یاد شده نقد می‌شود و هم در ادامه بر فرض پذیرش آن ضابطه به اشکال پاسخ داده می‌شود و از این که شیخ در این جا نقد مبنایی نکرده چنین فهمیده می‌شود که ایشان مبنا را پذیرفته است آنچه مطلب یاد شده را تأیید

می‌کند این است که خود شیخ در مواضع متعددی از کتاب *الغیبه* روایات متعددی را با ذکر جمله فهدا خبر واحد لایدفع المعلوم لاجله و لایرجع الی مثله و امثال آن نقد و رد کرده است. (همان: ۴-۵، ۴۳)

آنچه گذشت را در این جمله می‌توان خلاصه کرد که با توجه به این که مبنای شیخ عدم حجیت خبر واحد در مسایل اعتقادی است بنابراین از نقل حدیث وصیت توسط ایشان نه تنها اعتقاد شیخ به آن قابل اثبات نیست بلکه عدم اعتقاد به بخش ناظر به وجود مهدیان نیز قابل اثبات است.

دلالت

درباره دلالت این حدیث پیش از این سخن گفته شد و گذشت که این روایت را می‌توان به گونه‌ای تفسیر کرد که با روایات انحصار ائمه در ۱۲ نفر کاملاً هماهنگ باشد چرا که مقصود از سپردن خلافت به فرزند امام مهدی علیه السلام آن است که فرزند ایشان تحت نظر آن حضرت و یا امامان رجعت‌کننده در محدوده‌ای خاص مأموریتی خاص بر عهده دارد اما با این وجود پاره‌ای از نویسندگان جریان انحرافی یاد شده بر این مطلب اصرار دارند که این روایت بر امامت فرزند امام مهدی علیه السلام و استمرار سلسله امامت در فرزندان آن حضرت دلالت دارد بنگرید:

و امامت به امام زمان علیه السلام و حجت بر جن و انس محمد بن حسن العسکری رسید و و حدیث وصیت تصریح می‌کند که پس از ایشان امامت به پسرشان احمد که اولین مهدیان است خواهد رسید. (العقیلی، ۱۴۲۳ق: ۱۶)

در نقد ادعای یاد شده به موارد متعددی می‌توان اشاره کرد از جمله:

نقد اول: در این روایت سخنی از امامت فرزند امام مهدی علیه السلام نیست و همان‌طور که گذشت روایت بر سپرده شدن خلافت به فرزند آن حضرت دلالت دارد و خلافت ملازم با امامت نیست.

نقد دوم: بر فرض که دلالت این حدیث بر امامت فرزند امام مهدی علیه السلام پذیرفته شود به دلیل تعارض با احادیث متواتری که بر انحصار ائمه در ۱۲ نفر دلالت دارد باید آن را کنار نهاد.

نقد سوم: به تصریح پاره‌ای از روایات در انتهای حیات شریف امام مهدی علیه السلام، امام حسین علیه السلام به دنیا رجعت می‌نمایند و با رجعت امام حسین علیه السلام جایی برای امامت شخص دیگری نخواهد بود به عنوان نمونه می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

أبی جعفر علیه السلام، قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب علیه السلام لأصحابه قبل أن يقتل بليلة واحدة... فن أحب منكم الانصراف فليصرف في هذه الليلة فإني قد أذنت له، وهو مني

فی حل، و أكد فیما قاله تأکیداً بلیغاً فلم یرضوا وقالوا: والله ما نفارک أبدا حتی نرد موردک. فلما رأى ذلك قال: فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نمکث ما شاء الله تعالی بعد ما یجرى علينا، ثم یخرجنا الله وإیاکم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین، وأنا وأنتم نشاهدهم و(علیهم) السلاسل والأغلال وأنواع العذاب والنکال. فقیل له: من قائمکم یا ابن رسول الله ﷺ؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر، وهو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی، وهو الذی یرغب مدة طويلة ثم یظهر ویملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. (الموسوی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۵، ۲۰۸-۲۰۹ به نقل از مختصر اثبات الرجعه فضل بن شاذان)

تطبیق

سرکرده جریان انحرافی یاد شده مدعی تطبیق حدیث مورد نظر بر خودش شده است وی مدعی است از آن جا که او اولین کسی است که به این حدیث استناد کرده و خود را مصداق آن خوانده پس مقصود از احمد که در این حدیث از او نام برده شده هموست. (احمد الحسن، ۱۴۳۳ق: ۱۸) در نقد ادعای یاد شده سخن بسیار گفته شده است^۱ با این وجود در این جا به اختصار به برخی از آنها اشاره می شود.

نقد اول: مدعی یاد شده از یک سو مدعی است با چهار واسطه فرزند امام مهدی علیه السلام است وی برای خود چنین نسبی درست کرده است: احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن امام مهدی علیه السلام. (احمد الحسن، بی تا: ۳۷) و از سوی دیگر مدعی است فرزند امام مهدی علیه السلام که در فراز «فیلسلمها الی ابنه اول المقربین» به او اشاره شده و امام مهدی علیه السلام خلافت را به او می سپارد هموست اولین اشکال به ادعای یاد شده این است که در این حدیث نه بار فراز «فیلسلمها الی ابنه» تکرار شده است و در همه این موارد منظور فرزند بی واسطه است اما به باور مدعی مورد نظر مقصود از «ابن» در آخرین مورد یعنی موردی که اشاره به تسلیم کردن خلافت توسط امام مهدی علیه السلام به فرزندش است نسل سوم نواده است یعنی فرزند با ۴ واسطه و این هم خلاف ظاهر است و هم خلاف حکمت چرا که اگر واقعاً مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از «ابن» در مورد اخر سومین نسل از نوادگان امام مهدی علیه السلام بود می بایست برای آن قرینه ای ذکر نمایند و از آن جا که در روایت چنین قرینه ای وجود ندارد بنابراین مقصود از

۱. در این باره ر.ک: کتاب الرد القاصم و کتاب وصیت در امامت.

«فلیسلمها الی ابنه» فرزند بدون واسطه امام مهدی علیه السلام است و نه نواده آن حضرت این مطلب از این جهت نیز تأیید می‌شود که از روایات چنین برداشت می‌شود که هنگامی که مقصود بیان فرزند با واسطه بوده است به صورت دقیق با تعبیری هم‌چون التاسع من ولد الحسين (صدوق، ۱۳۶۳ش: ۷۷) الخامس من ولد السابع (همان: ۳۳۳) الرابع من ولدی (همان: ۳۷۲) به فرزند با واسطه اشاره می‌شده است.

نقد دوم: در فراز پایانی حدیث مورد نظر چنین آمده است که هنگامی که زمان وفات امام مهدی علیه السلام شد خلافت را به فرزندش بسپارد «فاذا حضرته الوفاه فلیسلمها الی ابنه» بر این اساس به اقتضای ظاهر روایت فرزند امام مهدی علیه السلام پس از رحلت امام به جایگاه مورد نظر خواهد رسید و پیش از آن نقشی برای او قابل اثبات نیست در حالی که مدعی یاد شده هم‌اکنون که امام مهدی علیه السلام در قید حیات هستند ادعای وصایت دارد و مردم را به خود می‌خواند و برای خود بیعت می‌گیرد و... او برای فرار از این اشکال مدعی شده است که مقصود از «الوفاه» در فراز «اذا حضرته الوفاه فلیسلمها الی ابنه اول المقربین» غیبت است (ابوحسن، بی تا: ۴۹) یعنی امام مهدی علیه السلام هنگام غیبت خلافت را به فرزندش بسپارد به توجیه یاد شده دو اشکال وارد است اشکال نخست این است که حتی اگر مقصود غیبت باشد باز حدیث بر احمد بصری قابل انطباق نیست چون غیبت امام مهدی علیه السلام بیش از هزار سال پیش آغاز شده است در حالی که از عمر مدعی مورد نظر حدود ۵۰ سال بیشتر نگذشته است و اشکال دوم این است که در این حدیث ۱۲ بار واژه «الوفاه» تکرار شده و در همه آنها وفات به معنای رحلت است با این وجود چگونه می‌توان پذیرفت از این واژه در آخرین باری که استعمال شده بدون هیچ قرینه‌ای غیبت اراده شده است روشن است که اراده کردن چنین معنایی بدون نصب قرینه خلاف حکمت است و متکلم حکیم اگر با چنین زمینه‌ای از وفات رحلت را اراده می‌کرد حتماً برای آن قرینه‌ای نصب می‌نمود در نتیجه در این جا نیز مقصود از وفاه معنایی جز رحلت نیست.

از آنچه گذشت روشن شد که حدیث موسوم به وصیت علاوه بر اشکالات سندی و محتوایی به لحاظ تطبیق نیز قابلیت انطباق بر مدعی مورد نظر را ندارد و او جاه طلب بولپهوسی بیش نیست که هم‌چون صدها نمونه دیگری که در طول تاریخ هوس به تن کردن ردای امامت و مهدویت کرده‌اند به پاره‌ای از روایات چنگ زده و کوشیده آنها را مطابق با ادعای باطل خود

تفسیر و توجیه نماید و این شیوه تمامی مدعیان دروغین است که برای فریب ساده‌دلان از زبان دین سخن می‌گویند و آن را نردبانی برای رسیدن به هوس‌های خود قرار می‌دهند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت روشن شد که اساساً روایات مهدیان پس از قائم کم‌برگ و بار و انگشت‌شمارند و اگر بتوان به استناد آنها مطلبی را اثبات کرد آن مطلب چیزی جز وجود شیعیانی پاک‌سرشت و برجسته نیست که تحت نظر یکی از امامان معصوم عهده‌دار دعوت مردم به موالات اهل بیت علیهم‌السلام هستند و از سوی دیگر حدیث موسوم به وصیت نیز مدلولی جز آنچه گفته شد ندارد.

منابع

- ابن ابی حاتم الرازی، *تفسیر ابن ابی حاتم*، صیدا، المكتبة العصرية، بی تا.
- ابن بابویه، علی بن الحسین بن بابویه، *الامامة والتبصرة*، مدرسة الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، اول، ۱۳۶۳ ش.
- _____، *فقه الرضا*، قم، مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، اول، ۱۴۰۶ ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، اول، ۱۴۰۹ ق.
- ابن فارس، أبوالحسین أحمد بن فارس زکریا، *معجم مقاییس اللغة*، بی جا، مكتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابوحسن، مع العبد الصالح، بی جا، انصار الامام المهدي، ۱۴۳۴ ق.
- احمد الحسن، *ادله جامع دعوت یمانی ال محمد*، بی جا، انصار امام مهدي، بی تا.
- _____، *الوصية المقدسه*، بی جا، انصار الامام المهدي، اول، ۱۴۳۳ ق.
- آل محسن، علی، *الرد القاصم لدعوه مفتري علی الامام القائم*، نجف اشرف، مرکز الدراسات التخصصیه للامام المهدي، اول، ۱۴۳۴ ق.
- آیتی، نصرت‌الله، «بازخوانی آموزه انحصار امامان در دوازده نفر»، *فصل نامه مشرق موعود*، شماره ۵۰، سال سیزدهم، تابستان ۹۸.
- العقیلی، ناظم، *الاربعون حدیثاً فی المهديین و ذریه القائم*، بی جا، انصار الامام المهدي، اول،

- ۱۴۲۳ق.
- المغربي، توفیق دلائل الصدق، بی جا، انصار الامام المهدي، بی تا.
 - الموسوی، سیدباسم، «من ذخائر التراث مختصر اثبات الرجعه للفضل بن شاذان»، مجله تراثنا، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
 - جمعی از نویسندگان (عده محدثین)، الاصول الستة عشر، قم، دارالشبستری، دوم، ۱۴۰۵ق.
 - حلّی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، نجف اشرف، مكتبة الحیدریه، اول، ۱۳۷۰ش.
 - خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق.
 - زینلی، غلامحسین، «دوازده امامی بودن، اصل مشترک مذاهب اسلامی»، فصل نامه مشرق موعود، شماره ۴۹، سال سیزدهم، بهار ۹۸.
 - شهبازیان، محمد، وصیت در امامت، قم، جامعة المصطفی، اول، ۱۳۹۷.
 - شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الامالی، بیروت، دارالمفید، دوم، ۱۴۱۴ق.
 - _____، الجمل، قم، مكتبة الداوری، بی تا.
 - صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، عین اخبار الرضا عليه السلام، بیروت، مؤسسة الاعلمی، اول، ۱۴۰۴ق.
 - _____، کمال الدین، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
 - طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، اول، ۱۴۱۷ق.
 - _____، النغیة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، اول، ۱۴۱۱ق.
 - _____، عدة الاصول، قم، بی نا، اول، ۱۴۱۷ق.
 - قاضی النعمان مغربی، شرح الأخبار، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
 - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۷ش.
 - گلپایگانی، سید محمد رضا، تقریرات الحجج (تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی)، محمد هادی مقدس، بی جا، بی نا، بی تا.
 - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.
 - موسوی خمینی، سید روح الله، کتاب الطهارة، قم، مطبعة مهر، بی تا.